

انضباط و تربیت

دکتر مهدی کینیا
استاد دانشگاه

برسر آن نیستیم که در باره انضباط از دیدگاههای گوناگون: حقوق اداری، نظامی، اجتماعی، روانشناسی و یا از جرائم و دادگاهها و کیفرهای انضباطی سخن به میان آوریم. بحث فعلی ما از محدوده گانون خانواده تجاوز نمیکند. میخواهیم بدانیم که بی انضباطی کودکان و بی تفاوتی یا مسامحه و یا بی بندوباری والدین نسبت به عدم رغبت کودکان به نظم و ترتیب، چه سرنوشت شومی برای آینده کودکان طرح ریزی می کند؟

جان کلام، سخن بر سر جرم زانی بی انضباطی کودکان است.

طبق عقیده برت اختلاف اساسی بین وضع کودکان بزهکار و وضع کودکان ناکرده بزه مربوط به رعایت انضباط در میان آنهاست. از خصائص کانونهای بزهکاران بی انضباطی است. تعداد آنها از ۶۹ برابر کانونهای کودکان ناکرده بزه تجاوز میکند (یعنی اگر در ۱۰۰ خانواده کودکان بزهکار ۶۹ خانواده فاقد انضباط بودند در مقابل از هر ۱۰۰ خانواده کودکان ناکرده بزه فقط در ۱۵ خانواده رعایت انضباط نمی شد).



بی‌انضباطی به گونه‌های زیرین
بروز می‌کند:

۱- بی‌اعتنائی و بی‌تفاوتی والدین
نسبت به انضباط.

۲- گاهلی و مسامحه در انضباط
بر اثر ضعف بدنی یا قوای عقلانی یا
اخلاقی والدین

۳- اخلاف نظر والدین در باره
مراقبت و نحوه اعمال آن در روی فرزند.

۴- خشکی فوق‌العاده در امر
انضباط.

۵- فقدان انضباط بر اثر دوری
از والدین

این محقق دریافت که بی‌انضباطی
چهار مرتبه پیش از فقر والدین در

بزهدکاری کودکان مؤثر بوده است. (۱)
آقا و بانو گلوک ملاحظه

نموده‌اند که کنترل مادران در
مورد ۶۴ درصد نوجوانان بزهدکار

مناسب و شایسته نبوده است در
صورتیکه این نسبت در مورد نوجوانان

ناکرده‌بزه از ۱۳ درصد تجاوز نمی-
کرده است. این زن و شوهر محقق

خاطر نشان کرده‌اند که انضباط‌مادری
در ۵۷ درصد کانونهای بزهدکاران

توأم با گاهلی و سستی بوده و این
نسبت در کانونهای کودکان ناکرده‌بزه

از ۱۲ درصد تجاوز نمی‌کرده است. (۲)
انضباط خانوادگی در اغلب موارد

بر اثر بی‌اعتنائی یا چشم‌پوشی
والدین، منجر به شکست و ناکامی

میشود. در بسیاری از خانواده‌ها،
والدین چندان در اندیشه تربیت یا

مراقبت از فرزندان خود نیستند به
محض اینکه کودکان این قبیل خانواده‌ها

به راه می‌افتند به حال خود رها می-
شوند و دیگر مراقبتی از آنان به عمل

نمی‌آورند. این رهایی موجب تماس
مستمر آنان با اشخاص بیگانه و

ناباب‌می‌شود و بر حسب الگوهای رفتاری
که در این تماس به کودکان عرضه

شود هیات اجتماعی از آنان افسراد
بزهدکار یا ناکرده‌بزه خواهند ساخت.

غفلت والدین در تربیت کودکان
خود، اغلب با رفتار جنائی والدین در

یک ردیف است و بی‌گمان در اغلب
محلله‌های کثیف فقیرنشین بیشتر از

محلله‌هاییکه در آن طبقات متوسط
زندگی میکنند غفلت والدین به چشم

می‌خورد. به این ترتیب دور از حقیقت
نیست اگر بگوئیم که کودکی که دچار

غفلت والدین خود گردید در اثر تماس
هائی که با اشخاص ناباب می‌گیرد از

رفتار جنائی آنان پیروی می‌نماید.
پدران! مادران! در انضباط فرزندان

خود مسامحه روا مدارید. در اثر
ضعف و فتور و غفلت، جای خود را

به تبهکاران مسپارید.
اغلب شکایاتی که در امریکا به

دادگاه اطفال تقدیم می‌شود از ناحیه
پدران و مادرانی است که فرزندان

خود را به بی‌انضباطی متهم می-
سازند. هنگامیکه طفلی بدینسان علناً

از طرف پدر و مادر خود متهم شود
آیا به بقای نفوذ معنوی این دو می-

توان امیدوار بود؟ مسلماً تأثیری که
این دو بر روی فرزند خود دارند قدرت

پیشین خود را از دست می‌دهد و دچار
ضعف می‌گردد و چنین والدینی بادست

خود جگر گوشه خویشتن را در میان
بزهدکاران رها می‌سازند.

اینگونه رفتار والدین را چگونه
می‌توان توجیه کرد؟ رفتار چنین پدر

و مادری تا حدودی بر اثر کمبود محبت

آورد و مؤسساتیکه به وسیله هیأت اجتماع به وجود آمده‌اند توفیق نیافته‌اند تا به گونه‌ای از روشهای انضباطی و پرورشی دست یابند که بتواند این نقیصه را جبران کند و جانشین کمبود کفایت خانواده گردد. (۴)

اگر خانواده به نحوی مؤثر در پرورش فرزندان خود همت گمارد موجبی برای بزهکاری و سیه روزی آنان در آینده باقی نخواهد ماند. متأسفانه بسیاری از خانواده‌ها در پرورش کودک معرفتی نیندوخته‌اند و یا اگر تحصیلاتی در این زمینه دارند از آن سود نمی‌جویند و مصداق عالمان بی‌عمل می‌باشند.

انضباط پرورش اراده و عادت به نظم و ترتیب و احترام به شئون و مقررات اجتماعی و مقاومت در برابر وسوسه‌های غیر اخلاقی است.

تربیت اراده برای رسیدن به مقام حریت و آزادی است و خود پیدا است که با تسلیم بدون قید و شرط منافات دارد. در تربیت اراده به منظور دست‌یابی بر انضباط باید آگاهانه و با اسلوب منطقی و دموکراتیک رفتار نمود. خشونت نتیجه‌ای کاملاً معکوس در بردارد.

اصولاً خانواده‌های جاهل یا متعصب یا خانواده‌هایی که درباره آموزش مسائل حیاتی و اجتماعی به فرزندان خود که فاقد معلومات کافی هستند راه را برای انحراف و کجروی و سقوط فرزندان خود صاف و هموار می‌کنند.

بسیاری از خانواده‌ها در اثر حماقت خود، سقوط فرزندان خود را تسهیل می‌کنند. مثلاً به داشتن فرزندان خجول و کم‌رو و کم‌حرف،

و دلسوزی و تیمارداشت آنان نسبت به فرزند است و تا حدودی در اثر خشم بی‌جهت و شدت عمل بیجا. به علاوه این رفتار به ویژه از والدینی سر میزند که در طبقات پست اجتماعی به سر می‌برند و از نظر اقتصادی وضع نامطلوبی دارند و هیچگونه وسایل ماورای قضائی برای حل مشکل رفتار فرزندان خود ندارند. Porterfield گزارش داد که در میان چهار صد و سی و هفت دانشجوی پسر و دختر حتی یک نفر وجود نداشت که سالها قبل از ورود به دانشگاه، نوعی بزه مرتکب شده باشد که بر طبق معمول موجب احضار عامل آن به دادگاه اطفال

Fort Worth

در ایالت تکزاس است؛ معیناً مواردی که رفتارشان خیلی شبیه رفتار کودکانی بود که به دادگاه اطفال احضار شده‌اند رسماً شکایتی از طرف پدر و مادر یا اشخاص ثالث علیه آنان تقدیم دادگاه نگردید و باسان کودکان بزهکار به دادگاه احضار نشده‌اند و جزء بزهکاران واقعی محسوب نگردیدند. (۳) در صورتیکه توسل به قانون نتایجی خلاف انتظار در برداشته است زیرا کودکی که به دادگاه اطفال احضار می‌گردد و بر او مهر بزهکاری زده میشود باید آثار وخیم و مشکلات آنرا تحمل کند و بزرگمندی جانی برای خود در جامعه بیابد اما این مسامحه به منزله فرصتی است که به چنین کودکان داده می‌شود که خطای خود را اصلاح و جبران کنند و از سقوط حتمی آنان جلوگیری شود. عدم کفایت خانواده در تربیت فرزند، برای جامعه مشکلی پدید می‌-

آرام، ساکت، مودر، سباهات می‌کنند و آنانرا در زمره اطفال بسیار مؤدب معرفی می‌نمایند و از خصائص نجابت و بزرگواری آنان این چنین داد سخن می‌دهند: کودک من عار دارد که با کودکان دیگر به بازی پردازد، به گوشه انزوا پناه می‌برد، در عالم تفکر! غوطه‌ور می‌شود، در برابر بزرگترها سخن نمی‌گوید، کودکی تودار است، احساس خود را بازگو نمی‌کند.

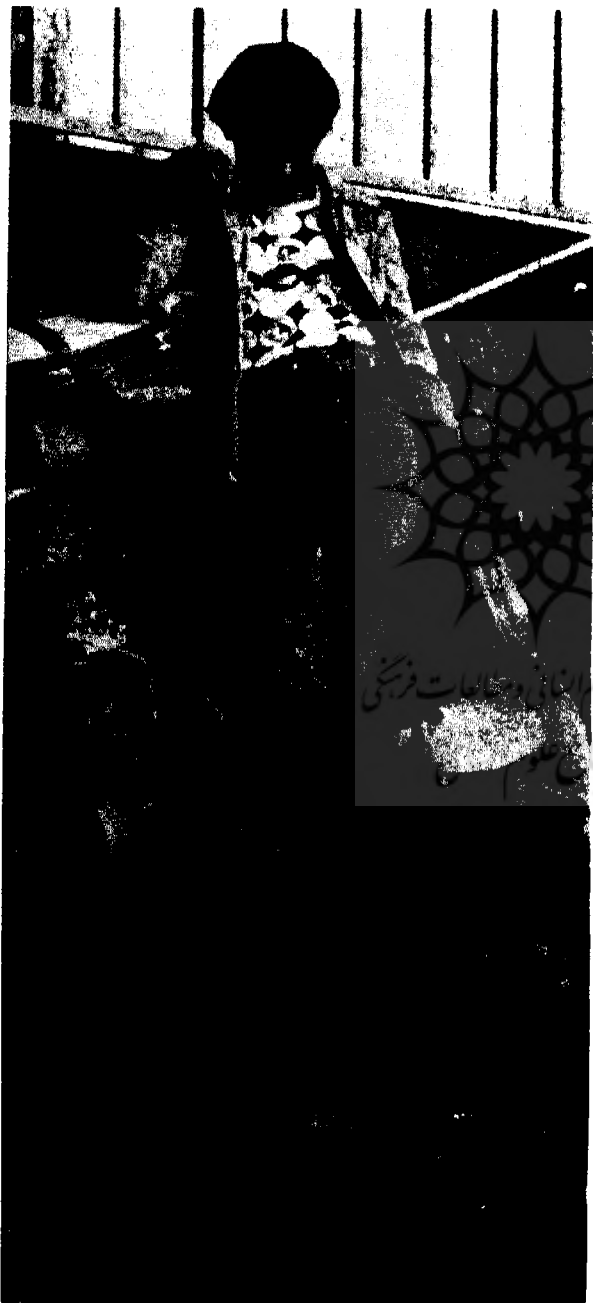
ناروائیهای ما را به خاطر محبت به ما تحمل می‌کند و خم به ابرو نمی‌آورد...

این قبیل پدران و مادران که تحمیل اراده و خشمونت، رابا انضباط اشتباه می‌کنند غافلند از اینکه اشخاص کم‌رو و خجول و انزواگرا جزء شخصیت‌های غیر عادی محسوب می‌شوند. فرد خجول و کم‌رو از مظاهر هر یک شخصیت عادی محروم می‌باشد و بر



خلاف اشخاص عادی زیادتر به شخص خودش متوجه می‌شود. این اشخاص فکر می‌کنند با ابراز مظاهر کمروئی، خود را شخصیتی عالی و فوق‌العاده معرفی می‌نمایند و حال اینکه در پشت این پرده‌ریا و شخصیت عالی دروغین، شخصیتی ضعیف و ناچیز وجود دارد که او را مجبور به ایجاد این پرده و ابراز اعمالی مبنی بر شرم و کمروئی نموده است.

هنگامیکه فردی با نهایت کمروئی و علیرغم میل باطنی خود در مقابل خواسته دیگری تسلیم می‌شود، در برابر ناروائیها سکوت می‌کند، به آنچه به او تحمیل می‌شود تن در میدهد، فکر می‌کند که با قبول عقیده دیگری و اجابت خواسته‌اش یک حالت تفوق و غلبه ذاتی و سعه صدر و جوانمردی برای خود ایجاد کرده است در صورتیکه برعکس، این فرد هنگامیکه بر خلاف میل باطنی خود در مقابل افکار و خواسته‌های دیگران تسلیم می‌شود، به تمام معنی با این عمل به خصائص غیر عادی و ضعف شخصیت خود اعتراف می‌کند. افراد خجول و کمرو برای خود نیز مضر هستند و جامعه‌ای که از ترکیب اینگونه اشخاص بدید آید جامعه استعمارزده‌ای است که به هرگونه ظلم و جور و استعمار و فرمانبرداری نارواتن در میدهد. حکومت کارمندان ناباب و فاسد به جای حکومت قانون از همین رهگذر بدید می‌آید. سعی کنیم تربیت فرزندان ما بر پایه انضباط منطقی و آزاد استوار باشد اصول پرورش آنچنان باشد که کودکان به خوبی بتوانند حرف بزنند و به راحتی استدلال کنند و در دفاع از حقوق خویش توانا باشند به ناملازمات



و زورگوئی و خفقان تن درندهند. در عرصه حیات با همسالان خود به بازی بپردازند تا حس تعاون و همکاری در آنان نیرو گیرد و خود را برای بازی در مقیاس بزرگتر یعنی بازی زندگی بزرگسالان که توأم با پیشرفت و سازندگی است آماده سازند.

مهاجرت و انضباط - مسأله پرورش و انضباط در خانواده های غریب و مهاجر شکل خاصی به خود میگیرد. پدران و مادرانیکه در میان جوامع کشاورزان اروپائی کاملاً شایستگی تربیت فرزندان خود را داشته اند به محض اینکه به شهرهای امریکائی راه یافته اند خود را در آن دیار غربت برای تربیت فرزندان خویش بسیار ناتوان یافته اند. مشکلاتیکه اینگونه خانواده ها با آنها روبه رو می شوند تا حدودی مربوط به جهالت آنان نسبت به اوضاع و شرایط زندگی اجتماعی در ایالات متحده امریکاست و کودکان به سهولت به این نکات وقوف می یابند و همین امر موجب می شود که والدین خود را حقیر شمارند. امثله ذیل نشان می دهد که چگونه چنین اوضاعی پدید می آید:

«پسری ۱۲ ساله فرزند یکی از مهاجران روسی، مرتباً از مدرسه غیبت می کرد با خود مواد مخدر حمل می نمود تا اینکه جنایتکار مشهوری گردید. یکی از مددکاران اجتماعی از مادرش پرسید آیا در ایسن صدد برآمده اید که زندگی در منزل را برای او جالب و مطبوع سازید؟

مادر جواب داد: بله. بله! من تمام مساعی خود را به کار برده ام تا آنها را به منزل بکشانم. من آنها را آزاد

گذاشته ام تا هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند حتی خانه را زیرو رو کنند اما فرزندان من نمی خواستند دوستان خود را به منزل بیاورند و می گفتند که به خاطر ما خجالت می کشند زیرا با وضع زمانه و زندگی امریکائی انطباق نیافته ایم و مانند دیگران نمی توانیم حرف بزنیم. من کوشیده ام تا زبان انگلیسی را فرا گیرم و حتی به کلاسهای شبانه رفته ام اما نتوانسته ام این زبان را فرا گیرم شاید خیلی پیر و فرتوت شده باشم و شما نمی توانید تصور نمایید که چقدر وحشتناک است هنگامیکه پدران و مادران و فرزندان به یک زبان تکلم نمی کنند (۵)

در شیکاگو شش پسر جوان، جیب یک روستائی صیقلی کار را زدند و به هنگامیکه این روستائی نگون بخت می خواست سوار اتومبیل شود آن شش پسر جوان بدون هیچ دلیل او را کشتند. دو تن از آن میان کمتر از ۱۷ سال داشتند و یک تن کمتر از ۱۹ سال و بقیه بین ۲۱ تا ۲۴ سال داشتند. وضع خانوادگی آنان به این شرح بود: همگی، به جز یکی، متولد اروپا بودند و از همان دوران کودکی به آمریکا آمده بودند والدین هر یک از آنها کارگرانی بودند که تعلیمات چندانی نداشتند و اشخاص کم نصیبی بودند؛ پدران این باند مهاجر به کشور بیگانه ای آمده بودند که پیدا کردن کار در آنجا چندان آسان نبود و مانند سایر مهاجران با مسائل دشواری روبه رو بودند؛ همگی گرفتار و سرگرم کار یومیه بودند تا با دستمزد ناچیز خود نانی به کف آرند که شکم عائله

سنگین خود را سیر کنند و کرایه منزل را بپردازند؛ مادران کاملاً سرگرم تربیت بچه‌های خیلی کوچک خود بودند. یکی از مادران می‌گفت: «من چهارده فرزند دارم و تمام زندگی من در آشپزخانه گذشته است؛ شما حال و روزم را می‌بینید چگونه می‌توانم بدانم پسرم کجا رفته است؟ تمام مادران اعتراف کردند که هرگز از فرزندان خود نپرسیده‌اند به چه کاری اشتغال دارند و در باره شرایط کار آنان هیچگونه اطلاعی نداشتند و هیچگاه نپرسیده‌اند که کاری که می‌کنند آیا باب طبعشان هست یا نه؟ تنها سؤال مورد علاقه آنها در هر عصر شنبه این بود: «چقدر بابت دستمزد هفتگی آورده‌اید؟»

کمتر از یک هفته به روز اعدام مانده بود که پدر دو تن از این گروه محکوم اظهار داشت: «هر چه می‌خواهند می‌توانند در باره‌شان انجام دهند. دارشان بزنند یا تیرباران کنند برایم کاملاً علی‌السویه است.»

وقتی از او سؤال کردند که چگونه پدری با چنین قساوت و سنگدلی در باره فرزندان خود سخن می‌گوید؟ در جواب‌شانه‌های خود را بالا انداخت و گفت «هرگز یک شاهی بابت خرجی نمی‌دادند.»

خانواده یازده نفری یکی دیگر از این گروه تبسکار، در دو اطاق تاریک و غیر بهداشتی واقع در عقب یک‌زیر زمین زندگی میکردند، پدر پیر این خانواده که حرفه‌اش جمع کردن کهنه پاره‌ها بود، اوضاع و احوال عصر روز جنایت را به یاد می‌آورد و توضیح می‌داد که چگونه آن چند نفر دیگر

پسرش فیلیپ را به زور از خانه بیرون کشیدند و برای قتل مسرد بیگناهی رهسپار شدند. پسرش هنگامیکه از خانه بیرون می‌رفت می‌گفت اخیلی زودتر برمی‌گردم. صبح فردای آفروز، پدر پیر که از اطاق خارج می‌شد همه جای آشپزخانه را گشت اما فیلیپ آنجا نبود (از این نکته پیداست که فیلیپ شبها در چه شرایطی می‌خوابیده) مسادر پسر تبسکاری که آخرین فرزند خانواده خود بود، روی طشت رختشویی که لباسهای افراد خانواده خود را می‌شست خم شده در حالی که اشک می‌ریخت و بغض گلویش را می‌فشرد می‌گفت: «در خانه هیچ موجبی برای توبیخ و سرزنش وجود نداشت.» هنگامی که از او پرسیدند پسرش آن شب را کجا گذرانید در جواب گفت: «ممكن است در کنار کوچه، من چه میدانم. او هیچوقت به من نمی‌گوید شب را کجا به‌سر می‌آورد.» (۶)

مهاجران در شرایط مساعدی به سر نمی‌برند، منابع درآمد آنان بسیار محدود است و به همین جهت فرزندان آنها اغلب باید وضع ثابت و توأم با محرومیت را تحمل نمایند. (۷)

Znanięcki, Thomas

این نظریه را به خوبی توجیه کرده‌اند که مهاجران در فرزندان خود نفوذ معنوی ندارند و نسبت به آنها فاقد هرگونه اقتدار پدری هستند زیرا آنها از پشتیبانی خانواده به معنای وسیع کلمه و همچنین حمایت هیأت اجتماع محروم هستند. (۸)

انضباط یتیمان - کودکانیکه در

پرورشگاه یا یتیم‌خانه نگهداری شده‌اند مسأله پیچیده پرورشی و انضباطی خاصی را به وجود می‌آوردند.

Anne Bingham

به این نکته پی برد که از میان پانصد نفر دختر بزهکار زندانی در

Uaverly House شهر نیویورک،

صد نفر، يك مرحله از عمر خود را بین يك تا دوازده سال در یتیم‌خانه یا مؤسسات مشابه به سر آورده‌اند (۹)

اسلاسون ضمن تحقیقات خود به این نکته پی برد که ۱۳۳ درصد پسران بزهکار مورد مطالعه اومرحله‌ای از زندگی خود را در یتیم‌خانه گذرانده‌اند (این عده ۸۱ درصد کودکان نیویورکی بود که به تحصیل اشتغال داشته‌اند) (۱۰)

Sophie Thais گزارش می‌دهد که از میان ۸۴ کودکی که به فرزندخواندگی پذیرفته شدند و به سن ۱۸ سالگی رسیده‌اند و هرگز در یتیم‌خانه یا ننهاده بودند فقط ۱۸ درصد آنان با جامعه سازگاری نداشتند و حال آنکه در يك گروه ۹۶ نفری که به فرزندخواندگی پذیرفته شدند و پنجسال یا بیشتر در یتیم‌خانه زندگی کرده بودند ۳۴ درصد آنان بزهکار شدند (۱۱)

کودکانیکه در پرورشگاه بزرگ شده‌اند اغلب فاقد احساس امنیت و اعتماد به نفس هستند نیروی مقاومت آنان در برابر وسوسه‌ها بسیار ضعیف است و در تماس با بزهکاران خیلی

آمادگی دارند و همین امر موجب می‌شود که به سوی تبهکاری کشانده شوند (۱۲)

پرورش در يك یتیم‌خانه یا مؤسسه مشابه بالضروره متضمن نتایجی که برشمرديم نیست.

اغلب چنین می‌بیند دارند که کودکان فرزندخوانده بیش از سایر اطفال به بزهکاری گرایش دارند. اثبات صحت این ادعا و یافتن مبانی این عقیده دشوار است زیرا فعلا هیچ مقایسه معتبر بین کودکان فرزندخوانده و دیگران در این نکته بخصوص به عمل نیامده است و برگزیدن عناصر قابل مقایسه فوق‌العاده دشوار است. این عقیده ناصواب احتملا مبتنی بر این نکته است که ملاحظه کردند چند کودک فرزندخوانده بزهکار شده‌اند و از آنجا بدون استقرار کافی عقیده‌ای بدون اساس تجربی پیدا شده است این نکته مسلم است که فقط يك اقلیت ناچیز از کودکان فرزندخوانده بزهکار میشوند. آیا به همین دلیل بین فرزندخواندگی و جرم رابطه‌ای وجود دارد؟ کودکان دیگر که فرزند خوانده نبودند و دست به ارتکاب جرم زده‌اند در باره آنان چه می‌توان گفت؟ ارزش خانواده اصلی وابسته به این است که چگونه نقش عاطفی، تربیتی و اجتماعی خود را ایفا کند. پرفسور هویر از مدت‌ها پیش تاثیر نامطلوب اختلال عاطفی را در زمینه بزهکاری نوجوانان خاطر نشان کرده است و میزان تاثیر کمی هر يك از عوامل عاطفی را در بروز جرم به این شرح اعلام داشته است: کمبود محبت ۲۳٪ نفرت ۲۰-۲۰٪،

افراط در محبت و ضعف ۱۳٪، پستی و خواری ۳۹ درصد و حسادت ۱۸ درصد

پی‌ناتل در بررسی شخصی خود گروهی از خانواده‌ها را برگزیده است که در آنها هیچگونه نابه‌هنجاری از نظر ساخت وجود نداشت اما روابط محبت‌آمیز بین افراد خانواده دچار اختلال شده بود. منشاء این اختلال بدین شرح بوده است:

اختلاف تابعیت زن و شوهر ۱ درصد
فرزندخواندگی ۱ درصد
مشروع قلمداد کردن طفلی که قبل از عقد ازدواج رسمی متولد شده است ۲ درصد
محیط بی‌صفای خانوادگی ۶ درصد

مراد از فرزندخواندگی در نظر پی‌ناتل طبق توضیحی که داده‌اند بدین شرح است:

بسیار اتفاق می‌افتد که خانواده‌ای فرزند منحصر به فرد خود را از دست می‌دهد (و یا اصولاً فرزندی نداشتند) و گمان می‌برند که دارای فرزند نخواهند شد بنابراین کودکی ۶ ماهه یا کمتر از این سن را برمی‌گزینند که شباهت به فرزند از دست رفته آنان داشته باشد. دو سال بعد، مسافر پسری دیگر به دنیا می‌آورد. در برابر چنین وضعی، موضوع فرزندخواندگی برای والدین که خود صاحب پسر حقیقی شده‌اند منتفی است اما درعین حال می‌خواهند بین او و پسر خود فرقی قائل نشوند. از نظر تربیتی ضعیف جلوه‌گر می‌شوند زیرا همواره بیم دارند که مبادا کودک به منشاء اصلی و حقیقی خود پی ببرد ولی این کودک سرانجام در سنین ۵ یا ۶

سالگی در اثر تماس با همسایگان و اطرفیان، به هویت اصلی خود پی خواهد برد.

در مورد فرزندان مشروع شده، این محقق نامی توضیح می‌دهد که چنین فرزندان وضع خیلی ویژه‌ای دارند بدین معنی که مشکل اساسی آنها در این است که تا چند سالی فاقد کانون خانوادگی به‌هنجار هستند.

در تحت عنوان محیط بی‌صفای خانوادگی، نظر پی‌ناتل بر این است که اوضاع گوناگون نامساعدی برای شکوفان شدن به‌هنجار مهر و محبت به وجود می‌آید: مادر و پدر فرزند با یکدیگر به مجادله می‌پردازند، فریاد می‌زنند، خیلی نامنظم هستند، پدر قادر به تأمین نان عائله سنگین خود نیست، رفتاری بسیار خشن و وحشیانه دارد، بعد از همسرش او هم فریاد می‌کشد، و تمام اهلیت را کتک می‌زند. مادر کدبانو نیست و از فن خانه‌داری بی‌بهره. هر دو فرزندان را به حال خود وامی‌گذارند که به‌لگردی و دله‌دزدی بپردازند چنین والدینی وظایف اصلی خود را نسبت به کانون خانواده به کلی فراموش می‌کنند در اینگونه خانواده خشونت فوق‌العاده پدر یا مادر حکمفرماست و این همان چیزی است که آنرا عدم اهلیت تربیتی می‌خوانیم.

کولی (Coly) در زمینهٔ تبه‌کاری بزرگ سالان آماری گرد آورد که نقش محبت و تربیت اخلاقی را جلوه‌گر می‌سازد. برطبق آمار او در ۲۴ درصد از موارد، بزه‌کاری نمرهٔ تربیت غلط خیلی خشن و یا خیلی ملایم و ملاطفت آمیز بوده است و یا مربوط به یک



نتایج فقر فرهنگی والدین از
نقطه نظر تربیت اخلاقی فرزندان بسیار
نامیون و بد فرجام است همین محقق می-
نویسد که برای ما امکاناتی فراهم آمده
است تا توانستیم گروهی از خانواده‌ها
را تشخیص دهیم که در میان آنها
تربیت گروه درستکار وجود نداشته
است در صورتیکه وضع رفتار محبت-
آمیز و رعایت اصول اخلاقی در بین
آنها کاملاً حکفرما و رضایت‌بخش
بوده است.

این فقر معنوی خانواده در تربیت
از نقطه نظر روابط بین افراد از عدم
تعادل روانی والدین ناشی می‌شود
(۳ درصد از بزهکاران متعلق به چنین
خانواده‌هایی بودند). در این مورد باید
گفت که مشکل اجتماعی ناشی از یک
حالت بیماری است. در همین دور-
نمای اجتماعی باید دو فرض دیگر را
نیز در نظر گرفت: به کار گماردن
کودکان و مادران. به کار گماردن
کودکان از نظر تشکیل گروه تبه‌کاران
یک عامل منفی محسوب می‌شود اما

محیط ابتدائی یا الکلیک.

اگر جنبه فاعلی تربیت فاسد و
مضر باشد. ارزش تربیتی مسلمان‌دچار
اختلال شدید است. آمار پرفسور
هویر ۸۵ درصد از موارد بزهکاری
را ناشی از این لحاظ میداند. این
روانپزشک و محقق نامی در همان آمار
خود نشان داده است: پدران و
مادرانیکه با رفتار زشت خود سرمشق
به اخلاقی و بزهکاری برای فرزندان
قرار گرفتند، موارد بد اخلاقی فرزندان
به ۳۵ درصد و بزهکاری آنان به
۹۹۳ درصد میرسد.

پی‌ناتل مسی‌نویسد در میان
بزهکاران، افرادی که به تشخیص‌ما
متعلق به خانواده‌هایی بودند که از نظر
اخلاقی دچار اختلال بودند به ۱۷
درصد می‌رسید. در این گروه روابط
عاطفی والدین و فرزندان رضایت‌بخش
است اما تربیت اخلاقی فرزندان بر
اثر بدآموزی والدین به خطر افتاده
است. وضع رفتار اخلاقی فاسد
فرزندان مکنست نموداری از فساد
اخلاقی پدر و مادر آنها باشد. پدر و
مادری که خود به دزدی، ولگردی،
غارتگری قاچاق می‌پردازند و به تنبلی
و غفلت خو گرفته‌اند یک محیط
اخلاقی فاسدی پدید می‌آورند که
فرزندان آسیب‌پذیرشان از شر آن
مصون نمی‌مانند ۴ درصد بزهکاران
از این خانواده‌ها بودمانند؛ از خانواده-
هایی که مادر بر اثر ناتوانی و یا
بیماری تن به فحشاء داده است ۳
درصد، می‌گساری پدر یا مادر یاهر
دو ۵ درصد، رفتار ضد اجتماعی (مانند
قاچاق، شرکت در سرقت و غیره)
۳ درصد و مهاجرت ۲ درصد.

کارگماردن مادران در خارج از خانه و به حال خود گذاشتن کودکان یک عامل خطرناک و سیاه‌روزی.

در اینگونه موارد که فرزندان از مراقبت مستمر مادر محروم مانده‌اند طبق تحقیقات هویر معلوم شد که ۶۲ درصد راه بزهکاری در پیش گرفته‌اند. محیط اجتناب‌ناپذیر برای اینگونه کودکان در واقع در درجه اول همسایگان و اطرافیان او هستند و سپس خانواده.

تحقیقات مرکز و کرسون نشان می‌دهد که کار مادر در ۳۹ درصد از موارد عامل سیاه‌روزی فرزندان بوده است (۱۳).

سخن در باره انضباط و تربیت فرزند بسیار است. اهمیت مسأله بدان پایه است که رشته‌های مخصوص برای احراز تخصص در سطح دکتری در زمینه روانشناسی کودک، روان‌شناسی تربیتی، تعلیم و تربیت خانوادگی، به وجود آمده است. روان‌کاوی فروید در آموزش و پرورش و پدانا لیز یا پسیکانالیز پرورشی با بنیان نهاد. فروید ضرورت این قسمت از مطالعات خود را که هدفش تأمین تربیت بهتر و تهذیب نسل آینده است تأیید می‌کند و از اینکه مبارزات او در زمینه‌های دیگر مانع از این شد تا آنچنانکه بایستی مسائل تربیتی و آموزشی را مورد مطالعه قرار دهد اظهار تأسف می‌کند ولی این تصور او به وسیله دختر دانشمندش آنافرود جبران شد.

فروید می‌گوید کودک در دوره‌های مختلف زندگی کودکی جز یک انسان اولیه چیزی نیست. در دنیای کودکی

قوانین و رسوم می‌که افراد بالغ را احاطه کرده و اجازه ارضای امیال عمومی را بدانان نمی‌دهد وجود ندارد و هنوز در او «من» برای درک واقعیت و «من برتر» یا فرا خود یا وجدان اخلاقی به وجود نیامده است همانطور که فردی بالغ تحت اعمال نفوذ و قدرت «من برتر» خود قرار دارد، کودک هم بدانگونه تحت سیطره والدین که به منزله من برتر اویند می‌باشد. نفوذ قدرت پدر و مادر در فرزند به وسیله مسهر و محبت یا خشنونت تأمین می‌شود با علم به این موضوع که کسودک همیشه خواهان مهر و مودت است پی خواهیم برد تا چه اندازه خشنونت و قهر موجب انحراف او از مسیر عادی می‌گردد... ترسو و هراس دوران کودکی هیچگاه از روان و ضمیر آدمی زوده نمی‌شود. کودکی که در دوران اولیه با قهر و خشنونت بار آید، کودکی که به جای مهربانی و نوازش با تنبیه خو گیرد، در دوران بلوغ ترسو، وسواسی و دچار عقده حقارت می‌گردد. برای جلوگیری از ایجاد محرومیت‌ها، ازدگی‌ها، و بیماریهای روانی باید به شورهای



گوناگون او به ویژه عاطفه و محبت فرصت تجلی داد و عواطف او را جریحه دار نساخت. متأسفانه اکثر پدران و مادران یا مربیان، هنگام تعلیم و تربیت، تحت تأثیر نحوه تربیتی خودشان قرار می‌گیرند مشکلات و محدودیت‌های کودکی خود را به یاد آورده و از اینکه خود را دارای همان قدرت مربیان خود می‌بینند خشنود گشته می‌گویند تا همان رفتار را نسبت به کودکان تحت فرمان خود روا داشته و بدین‌سان خود را راضی و خشنود گردانند و خود را چنین می‌فرینند که کسانی می‌توانند امروز فرمانده باشند که خود امر بر فرمانبردار بوده باشند. شاید تأکید والدین در اطاعت کورکورانه کودک ناشی از این نکته ظریف باشد که بچه مطیع برای والدین کمتر دردسر دارد و فرزندانی خود را برای بلای جان آنان و بلای جهان می‌شوند. برای بسیاری از والدین بهترین فرزند آنستکه هیچگاه از امر آنان تمرد نکرده فوراً آنها را بدون هیچگونه چون و چرا انجام دهد. این گونه اطاعت یا انضباط که مبتنی بر ترس و از راه تنبیه حاصل می‌شود موجب اضمحلال حس ابتکار است نیروی کنجکاوی دیگر رشد نمی‌یابد. اینگونه کودکان چون به سن بلوغ و رشد رسند یا از هیچ مقامی اطاعت نمی‌کنند و راه عصیان در پیش می‌گیرند و یا آنکه مطیع همه می‌شوند برای فرمانبرداری و توسری خوردن آمادگی پیدا می‌کنند.

نکته دیگر که در تنبیه کودکان از طرف والدین آنان به منظور سول به انضباط قابل ذکر است اینکه اغلب چنین عملی مبتنی بر خود-

خواهی والدین است و آنان از این جهت کودکان را تنبیه می‌کنند که فرمان‌شان اجرا نشده است و در نتیجه به حیثیت آنها برخورد کرده است و با تنبیه عجولانه و بی‌تاب خشم خودشان را فرومینشانند تربیت فرزندان باید بر اساس محبت استوار باشد حتی المقدور از اعمال زور و صدور حکم و امریه خودداری نمود. آنچه از کودک انتظار داریم سعی کنیم در آن زمینه‌ها خود بسرای آنان سرمشقی صحیح باشیم، باید در نظر داشت کودکی مرحله‌ای است بحرانی و سخت شکرف که کودک به تنهایی قادر به گذشتن بدون خطر از آن نمی‌باشد. و فعل و انفعالات و چگونگی تکوین مراحل کودکی است که شخصیت بالغ فردا را تشکیل می‌دهد و باید از او فردی خلاق و آمر و مدیروسازنده تحویل جامعه داد. کودک در دوران صباوت قادر نیست با دنیای خارج از خود سازش کند و آنرا انسان که هست بپذیرد از این رهگذر است که به اهمیت نقش والدین و لزوم آموزش و پرورش بی‌می‌بریم. وظیفه مربیان پس دشوار و پر مسئولیت است. تربیت فنی است خدائی. مربی باید از میسادی پسیکانالیز آگاه باشد تا بتواند هم از پیدایش دردها و آسیب‌های روانی جلوگیری کند و هم در صورت لزوم کودکان رنجور را مورد پژوهش و تحلیل قرار دهد و عقده‌های آنها را بگشاید. هر مربی باید تحت درمان روانکاوی قرار گرفته باشد تا از حیطة تسلط تربیتی سیستمهای پیشین آزاد باشد. این درمان مربیان را کمک می‌کند تا به نقایص و کمبودهای تربیتی

لطفاً بقیه را در صفحه ۶۲ مطالعه فرمائید